

# ضحاک در اوستا و شاهنامه

محمدحسین امیربختیار - تهران

شکل‌گیری اسطوره‌های نوین در روند جوامع انسانی به عناصری نیاز دارد که بتوانند هماهنگ با طرح کلی داستان و باورهای فرهنگی جامعه، روابط گسترده‌تری را در طرح‌ها و توطئه‌های داستانی به نمایش بگذارند. پس عناصر اسطوره باید با سازه‌های متناسب شکل بگیرند.

در چنین حالتی، اساسی‌ترین باور فرهنگی جامعه‌ی اسطوره‌پرداز، بیان ذهنی مسئله‌ی خیر و شر در روابط انسانی و کنش‌های اجتماعی است نه در پیوند با عناصر طبیعی و ذهنی که عوامل آغازین شکل‌گیری اسطوره بوده‌اند.

داستان ضحاک با ساختی که در شاهنامه آمده است گامی در جهت دست‌یابی به این هدف و هماهنگ شدن اسطوره با باورهای فرهنگی جامعه است. در اسطوره‌های آغازین، رویش عنصر ذهنی در پیوند با طبیعت و نیروهای قهار آن بوده اما با گسترش روابط انسانی و تغییر و دگرگونی ساخت جامعه جهت این عناصر ذهنی نیز تغییر کرده است. در این دگرگونی عناصر و سازه‌های اسطوره، ضحاک جانشین آژدهاک شده است.

داستان آژدهاک منشأ بسیار کهنی دارد. جزء نخست این نام در اوستا به معنی مار و افعی است. در این کتاب نیز آژدهاک وصفی آژدهاگونه دارد که به آن اشاره خواهیم کرد. در واقع، داستان آژدهاک پس از افسانه‌ی آفرینش و در پیوند نزدیک با آن شکل می‌گیرد؛ بدین معنی که اهریمن آژدهاک را برای هدفی خاص - یعنی نابودی جهان مادی هرمز - می‌آفریند.

درباره‌ی آژدهاک در کوش‌یشت چنین می‌خوانیم:

«این کامیابی را به من ده ای نیک، ای تواناترین در واسپ که من به آژدهاک سه پوزه سه کله شش چشم، هزار چستی و چالاک‌ی

دارنده، ظفر یابم. به این دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است. به این خبیث و قوی‌ترین دروغی که اهریمن بر ضد جهان مادی بیافرید. جهان راستی را از آن تباه سازد و که من هر دو زنش را برویایم و هر دو راستگهوک (شهرناز) و ارنوک (ارنواز) که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن می‌باشند هر دو را که از برای خانداری برزنده هستند<sup>۱</sup>. همین مفهوم در فقره‌ی ۳۴ از کرده‌ی ۹ آبان‌یشت و فقره‌ی ۳۷ از کرده‌ی ۶ زامیادیش<sup>۲</sup> تکرار شده است. وصف آژدهاک با صفت‌های سه پوزه، سه کله و شش چشم در اوستا تأثیری انکارناپذیر در به وجود آمدن شاه آژدهافش در شاهنامه داشته است. متأثر از همین وصف اوستایی، ضحاک با دو مار بر دوش ظاهر می‌شود. در حالی که در اوستا از ضحاک با دو مار بر کتف‌هایش سخنی به میان نیامده است بلکه آژدهاک سه کله دارد و این تصویر هیولای اساطیری یعنی آژدهاست.

در فقره‌ی ذکر شده دو عنصر داستانی جدا از یک‌دیگر که هر کدام به دوره‌ای خاص تعلق دارد، دیده می‌شود؛ بخش اول توصیف عناصر اسطوره‌های کهن را در خود دارد و آژدهایی اساطیری را نشان می‌دهد که به خواست اهریمن عمل می‌کند و خویشکاری او در جهت اهداف اهریمن است اما در همین توصیف اندکی پایین‌تر به اسامی راستگهوک و ارنوک برمی‌خوریم که زنان او هستند. اسطوره‌ی ربودن زنان و علاقه‌مند شدن موجودات طبیعی به آن‌ها از اسطوره‌ی آژدها جدیدتر است و یکی از عناصری است که در تغییر و دگرگونی این داستان نقش داشته است. نیز نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که آژدهاک در داستان‌های بعدی ظاهری جدید به خود خواهد گرفت. از عناصر کهن تنها دو مار به جای دو کله بر شانه‌ی او به جامی ماند که خود جدا شده از اسطوره‌های هیبرید است که

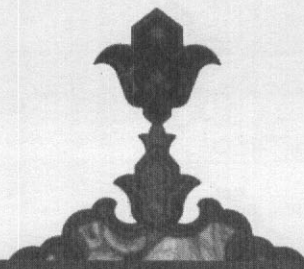
موجودات زابه صورت نیمه‌انسان و نیمه حیوان نشان می‌دهد.

با دگرگونی ظاهر ضحاک، خویشکاری او نیز دگرگون می‌گردد و زشت‌کاری‌های او به شرارت‌های اجتماعی حاکمی تباه تبدیل می‌شود. در فقرات ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹ و ۵۰ زامیادیشت ماجرای رویارویی آژر با آژدهاک بر سر به دست آوردن «فر» ذکر شده است<sup>۳</sup>. بنابر روایت زامیادیشت، سپند مینو و انکره مینو برای به دست آوردن فر که از جمشید گسسته بود، هر کدام کسانی را مأمور کردند. اهورامزدا و هومن و اردیبهشت و آژر را برگزید و اهریمن آک من و خشم و آژدهاک را. خویشکاری آژدهاک در این ماجرا بر اساس اهداف آفرینش اوست اما در فقره‌ی ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ آبان‌یشت مطلبی آمده که تردید انسان را برمی‌انگیزد.

«از برای او (آناهیتا) آژدهاک سه پوزه در مملکت بابل صد اسب و هزار گاو و هزار گوسفند قربانی کرد و از او درخواست این کامیابی را به من ده ای نیک، ای تواناترین اردویسور ناهید که من هفت کشور را از انسان تهی سازم.»<sup>۴</sup>

در فقره‌ی فوق دو نکته جلب نظر می‌کند: یکی تهی کردن هفت کشور از انسان که با هدف آفرینش آژدهاک تناسب دارد و دیگری درخواست از آناهیتا که با آن در تضاد است. این مطلب چنان‌که پیداست، در دوران‌های بعد ساخته شده است؛ زیرا جای تعجب دارد که آژدهاک - که بنابر تأکید اوستا اهریمن او را با هدف نابودسازی جهان مادی هرمز آفریده است - از ناهید چنین درخواستی داشته باشد.

در اوستا سخنی از پادشاهی ضحاک (آژدهاک) به میان نیامده است. ماجرای پادشاهی ضحاک که در متون پهلوی و شاهنامه‌ی فردوسی به تفصیل نقل شده،



نتیجه‌ی تغییرات و دگرگونی‌هایی است که اسطوره، آن‌ها را پشت سر نهاده است. اسطوره‌ی ضحاک در متون پهلوی و به خصوص در شاهنامه، عناصر جدیدی را با خود دارد که اسطوره‌ی آژدهاک فاقد آن‌هاست. ظهور ضحاک در شاهنامه اهرم حرکتی است که داستان جمشید را از داستان‌های یک نواخت پیش از آن متفاوت می‌کند. ظاهر شدن ضحاک به عنوان پادشاه، ناشی از شناخت نوینی است که انسان از حکومت تباہ به دست می‌دهد. در این داستان، ضحاک تصویر مبهمی ندارد که بتوان درباره‌ی چگونگی آن بحث و مجادله کرد بلکه انسانی است که فریفته‌ی ابلیس می‌شود. در این جا ابلیس جانشین ابزار جادویی‌ای شده است که شرارت آغازین با آن شروع می‌شود. البته مفهوم ابلیس و فریب خوردن ضحاک از او، بر کنار از تأثیر اساطیر سامی درباره‌ی ابلیس نیست.

در شاهنامه، بسیاری از ویژگی‌های اساطیر کهن از ضحاک سلب شده است و اندیشه‌ی ملی که ضد اعراب عمل می‌کند، ملیت مشخصی نیز به او می‌دهد و این شاخصه از عناصر اصلی ساخت اسطوره نیست.

در شاهنامه اسطوره‌ی ضحاک با وصف پدر او آغاز می‌شود. این وصف یکی از عناصر مهم ریخت‌شناسی اسطوره‌ی ضحاک است؛ زیرا بلافاصله پس از آن، خویشکاری شرارت بار ضحاک یعنی توطئه‌ی قتل پدر به تحریک ابلیس آغاز می‌شود؛ طرح و توطئه با راهنمایی ابلیس و کندن چاه بر سر راه پدر به عمل درمی‌آید و مرداس کشته می‌شود. بدین گونه، اسطوره با شرارت آغاز می‌گردد. ابلیس در این اسطوره و اسطوره‌هایی که عنصر داستانی فریب آغازگر شرارت است، ناگهان ظهور می‌کند و از این جهت، شباهت بسیاری با ظهور جادوگر، پری یا دیو در افسانه‌های

دیگر وجود دارد. ابلیس در اسطوره‌ی ضحاک سه بار به صورتی ناگهانی و هر بار نیز با ظاهری متفاوت ظاهر می‌شود؛ در آغاز داستان با شمایل فردی نیک خواه خود را به ضحاک نشان می‌دهد و او را وسوسه می‌کند که پدر را بکشد و قدرت را به دست گیرد. بار دوم خود را به صورت جوانی زیبا درمی‌آورد و به ضحاک چنین می‌گوید:

همیدون به ضحاک بنهاد روی  
نبودش به جز آفرین گفت و گو  
بدو گفت اگر شاه را در خورم  
یکی نامور پاک خوالیگرم<sup>۲</sup>

و پس از بوسیدن شانه‌های ضحاک ناپدید می‌شود. بار سوم به عنوان بز شک وارد صحنه می‌شود. در این جا پس از تجویز مغز انسان برای آرام کردن مارها، خویشکاری اهریمن و آژدهاک در داستان‌های کهن در توالی خویشکاری‌های نوین در داستان می‌آید.

نگر تا که ابلیس ازین گفت و گوی  
چه کرد و چه خواست اندرین  
جست و جوی

مگر تا یکی چاره سازد نهان  
که پر دخته گردد ز مردم جهان<sup>۳</sup>  
در وصف آغازین داستان که وصفی از پدر ضحاک است، از او به نیکی یاد می‌شود و چنین سخن به میان می‌آید:

یکی مرد بود اندر آن روزگار  
ز دشت سواران نیزه گذار  
گران مایه هم شاه و هم نیک مرد  
ز ترس جهاندار با باد سرد  
که مرداس نام گران مایه بود  
به داد و دهش برترین پایه بود<sup>۴</sup>

این توصیف پیش از آن که ستایشی از مرداس باشد، تخریب شخصیت ضحاک است. همین وصف، در واقع پیش درآمد بر ملا شدن مسئله‌ای است که در آغاز به آن اشاره کردیم؛ یعنی بیان خیر و شر در روابط انسانی

که نتیجه‌ی آن آشکار شدن نخستین خویشکاری ضحاک است.

ضحاک با شر آغازین که به کمک عامل جادویی یعنی ابلیس به آن دست می‌زند، چهره‌ای مهیب و ترسناک به خود می‌گیرد که لازمه‌ی شخصیت اوست. در این جاست که شکل بندی نوین اسطوره با سازه‌هایی که در ساخت آن به کار رفته‌اند، شکل می‌گیرد و قهرمان مخصوص به خود را نیز با خویشکاری مناسب شکل می‌دهد.

در شاهنامه، علت پیدایی ضحاک ناسپاسی و کفرگویی جمشید در برابر خالق هستی و دعوی خدایی او ذکر شده است. نکته‌ی اخیر با داستان‌های نمرود و شداد قرابت دارد و به ظاهر تحت تأثیر آن‌ها به وجود آمده است و نمی‌تواند ماجرای کهن در اساطیر ایران باشد:

چنین گفت با سال خورده مهان  
که جز خویشتن را ندانم جهان  
هنر در جهان از من آمد پدید  
چو من نامور تخت شاهی ندید

جهان را به خوبی من آرامتم  
چنان است گیتی کجا خواستم  
خور و خواب و آرامتان از من است  
همان کوشش و کامتان از من است  
بزرگی و دیهیم شاهی مراست  
که گوید که جز من کسی پادشاست<sup>۵</sup>  
و در پایان این گفتار چنین می‌آورد:  
چو این گفته شد فریزدان از وی  
بگشت و جهان شد پر از گفت گوی  
منی چون بیبوست با کردگار  
شکست اندر آورد و برگشت کار<sup>۶</sup>  
یا:

به جمشید بر تیره گون گشت روز  
همی کاست آن فر گیتی فروز<sup>۷</sup>  
و همین خود دلیل دست یابی ضحاک به قدرت است.



در کتاب مینوی خرد در این باره چنین آمده است: «مصلحت کار چنین بود که آژدهاک بیور آسپ و افراسیاب مجرم تورانی به سلطنت رسند. اگر نه اهریمن عفریت خشم را برای سلطنت برمی‌انگیخت»<sup>۱۲</sup>.

در بندهش درباره‌ی پادشاهی ضحاک این عبارت‌ها آمده است: «دیگر هزاره آغاز شد ضحاک پادشاهی بدفراز کردن گرفت و یک هزار سال (پادشاهی) بکرد؛ چون هزاره سر (شد) فریدون (او را) گرفت و بست»<sup>۱۳</sup>. در منابع تاریخی نیز همان مفاهیمی که در شاهنامه آمده تکرار شده‌اند. در حالی که در اوستا از پادشاهی آژدهاک سخنی به میان نیامده بلکه بیشتر او به شکل موجودی لعجام گسیخته با تصویری مبهم نشان داده شده است که به هستی مادی می‌تازد و همه چیز را ویران می‌کند.

در شاهنامه تصویری روشن از ضحاک به عنوان پادشاهی ستمگر ترسیم شده که حکومتی تباه و به دور از خرد پایه می‌گذارد. تصویری که فردوسی از او به دست می‌دهد، بسیار گویا و هراس آور است:

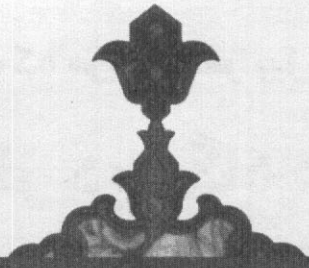
چو ضحاک شد بر جهان شهریار  
برو سالیان انجمن شد هزار  
سراسر زمانه بدو گشت باز  
برآمد برین روزگار دراز  
نهان گشت کردار فرزندگان  
پراکنده شد کام دیوانگان  
هنر خوار شد، جادویی ارجمند  
نهان راستی، آشکارا گزند

مختلف از آن به عنوان عامل بیان‌کننده‌ی خیر استفاده شده، خواب و رؤیاست. در اسطوره‌ی ضحاک نیز خواب و کابوس نقشی اساسی در به هم ریختن قوام شخصیت ضحاک و آگاه کردن او بر عامل تهدید دارند. پس از این خواب، خویشکاری دیگر ضحاک - یعنی جست و جو برای یافتن (کودک) که عامل تهدید به شمار می‌رود - آغاز می‌گردد. این خویشکاری در داستان فرعون نیز وجود دارد. فرعون برای یافتن موسی دست به جست و جو می‌زند اما موفق به یافتن وی نمی‌شود. در این داستان‌ها معمولاً قهرمان منفی در جست و جوی خود موفق نیست. ضحاک برای یافتن فریدون تمام نیروی خود را به کار می‌گیرد و تا آن جا که می‌تواند پیش می‌رود اما به جایی نمی‌رسد و عنصر تزلزل شخصیت در او نمایان می‌گردد.

در این جا خویشکاری پشیمانی در توالی خویشکاری‌های دیگر ظاهر می‌شود. در واقع، خویشکاری اظهار پشیمانی که ضحاک آن را بیان می‌کند پایان کار اوست و قدرت جادویی او را در هم می‌شکند. ضحاک ضمن برگزار کردن مجلسی، اعلام می‌کند که کارهای گذشته تکرار نخواهد شد و طوماری در تأیید شیوه‌ی جدید خود به امضای بزرگان کشور می‌رساند. در این جا کاوه‌ی آهنگر به عنوان عامل محرک خارچی وارد داستان می‌شود و بانگ اعتراض خود را نسبت به ضحاک بلند می‌کند:

خروشید و زد دست بر لرز شاه  
که شاه منم کاوه‌ی دادخواه

شده بر بدی دست دیوان دراز  
به نیکی نرفتی سخن جز به راز<sup>۱۴</sup>  
آن چه در بالا آمد، نشان دهنده‌ی درک و شناخت تازه‌ای است که انسان از حکومت تباه به دست آورده است. چنین حکومتی بر همه‌ی شئون زندگی اجتماعی تأثیر منفی می‌گذارد و مانع شکل‌گیری استعدادها در جامعه‌ی انسانی می‌شود.  
از عناصر کهن داستانی که در اسطوره‌های



پیمان است؛ زیرا تنها پس از گذشت زمان تعیین شده است که آفریدگان اهریمن از میان می روند. بنا به گفته ی بندهش «آفریدگان اهریمن بدان زمان از میان روند که تن پسین باشد»<sup>۱۹</sup>.

در دوره ی آخر زمان، ضحاک به تحریک اشموغ دوباره به جهان حمله ور می شود و به دست گرشاسپ کشته خواهد شد<sup>۲۰</sup>. کتاب بندهش نیز به ظهور ضحاک اشاره دارد:

«پس نزدیک به پایان هزاره ی اوشیدرماه، ضحاک از بند رها شود. بیور آسپ بس آفریدگان را به دیو کامگی تباه کند. در آن هنگام، سوشیانی پسر زردشت، به پیدایی رسد. سی شبانه روز خورشید به بالای آسمان بایستد. نخست از جهانیان، مرده ی گرشاسپ پسر سام را برانگیزند (تا) بیور آسپ را به گرز زند و کُشد و از آفریدگان باز دارد»<sup>۲۱</sup>.

در بندهش به سرانجام ضحاک در روز پسین نیز اشاره شده است. بر اساس گفته ی بندهش وی به همراه افراسیاب و آمون گرفتار باد افراه سه شبه خواهد شد<sup>۲۲</sup>. باد افراهی که او و افراسیاب و آمون تحمل می کنند، بسیار شدیدتر از آن است که نابکاران دیگر تحمل خواهند کرد.

که از درد ضحاک پر خون بُدند  
ز دیوارها خشت و از بام سنگ  
به کوی اندرون تیغ و تیر و خدنگ  
به شهر اندرون هر که بُرنا بُدند  
چه پیران که در جنگ دانا بُدند  
سوی لشکر آفریدون شدند  
ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند<sup>۱۷</sup>  
و همین جنبش است که فریدون را در برابر ضحاک به پیروزی می رساند.

پایان داستان، بند کردن ضحاک در کوه دماوند است که در منابع پهلوی هم از آن یاد شده است. در این جا دوره ی نخست داستان ضحاک با زندانی شدن او در کوه دماوند خاتمه می پذیرد.

ضحاک عمری طولانی تا پایان جهان خواهد داشت و دوره ی دوم داستان ضحاک به اسطوره های آخر زمان وابسته است. عنصر طول عمر در داستان ضحاک یکی از عناصر کهن اسطوره ی آفرینش تلقی می شود. در این باره در بندهش چنین آمده است: «هرمزد به اهریمن گفت که زمان کن تا کارزار را بدین پیمان به نه هزار سال فراز افکنیم؛ زیرا دانست که بدین زمان کردن اهریمن را از کار بیفکند»<sup>۱۸</sup>. بر جای ماندن ضحاک در واقع بر اساس این

یکی بی زبان مرد آهنگرم  
ز شاه آتش آید همی بر سرم  
که گر هفت کشور به شاهی تو راست  
چرا رنج و سختی همه بهر ماست<sup>۱۵</sup>  
و هنگامی که منشور نوشته شده را به او نشان می دهند و می گویند که ضحاک از این پس به عدل و داد شاهی خواهد کرد، نوشته را پاره می کند و خطاب به بزرگان کشور می گوید:

خروشید کای پای مردان دیو  
بریده دل از ترس گیهان خدیو  
همه سبوی دوزخ نهادید روی  
سپردید دل ها به گفتار او ی  
نباشم بدین محضر اندر گواه  
نه هرگز بر اندیشم از پادشاه<sup>۱۶</sup>

سپس او به بازارگاه می آید؛ مردم را علیه ضحاک تحریک می کند و به طرفداری از فریدون برمی انگیزد. نبرد فریدون با ضحاک در شاهنامه یک جنگ مردمی واقعی است. همه ی مردم در این نبرد شرکت دارند. در واقع این تنها جنبش و حرکتی است که مردم در آن حضور فعال دارند:

همه بام و در مردم شهر بود  
کسی کش ز جنگ آوری بهر بود  
همه در هوای فریدون بُدند

#### زیرنویس:

- ۱- پور داود، یشت ها، ج اول، ص ۳۸۱، کوش یشت، فقره ی ۴ از کرده ی ۳
- ۲- همان، ص ۲۴۹
- ۳- همان، ص ۳۳۷، ج ۲۰
- ۴- همان، ج ۲، صص ۳۳۹ و ۳۴۰
- ۵- همان، ج ۱، ص ۲۴۷
- ۶- فردوسی، شاهنامه، ج اول، ص ۴۶، ابیات ۱۲۶ و ۱۲۷ چاپ مسکو
- ۷- همان، ج اول، ص ۴۸، ابیات ۱۶۳ و ۱۶۴
- ۸- همان، ج اول، ص ۴۳، ابیات ۷۵، ۷۶ و ۷۷
- ۹- همان، ج اول، ص ۴۲ و ۴۳
- ۱۰- همان، ج اول، ص ۴۳
- ۱۱- همان، ص ۴۳
- ۱۲- مینوی خرد، ص ۴۴، فصل ۲۶، فقره ی ۳۴ و ۳۵، ترجمه ی دکتر تفضلی، بنیاد فرهنگ ایران
- ۱۳- فرنیغ دادگی، بندهش، ص ۱۳۹، ترجمه ی دکتر بهار
- ۱۴- شاهنامه، ج اول، ص ۵۱، ابیات ۱ تا ۵
- ۱۵- همان، ج اول، صص ۶۲ و ۶۳، ابیات ۲۰۳، ۲۰۴ و ۲۰۵
- ۱۶- همان، ص ۶۳، ابیات ۲۱۶، ۲۱۷ و ۲۱۸
- ۱۷- همان، ص ۷۴، ابیات ۴۰۹ تا ۴۱۴
- ۱۸- بندهش، بخش نخست، ص ۳۵
- ۱۹- همان، ص ۳۴
- ۲۰- زندهومن یسن، در نهم، بند ۱۵، ص ۶۶، ترجمه ی هدایت
- ۲۱- بندهش، ص ۱۴۲
- ۲۲- بندهش، ص ۱۴۷